



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبیٰ نورمفیدی

تاریخ: ۹ آبان ۱۳۹۱

موضوع کلی: مسئله بیست و هفتم

مصادف با: ۱۴ ذی الحجه ۱۴۳۳

موضوع جزئی: طرق ثبوت عدالت

جلسه: ۲۶

سال سوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

مطلب دومی که در مسئله بیست و هفتم مورد بحث قرار گرفته طرق ثبوت عدالت است؛ ما در مباحث گذشته پیرامون طرق ثبوت اجتهاد و اعلیمیت به تفصیل بحث کرده‌ایم اما برای ثبوت عدالت همانطور که ملاحظه فرمودید امام (ره) و مرحوم سید چهار طریق ذکر کردند (این چهار طریق شهادت عدلین (بینة) معاشرت مفید علم، حسن ظاهر و شیاع مفید علم است).

طریق اول و دوم: علم اطمینان

قبل از اینکه ما این چهار طریق را به عنوان اینکه در مسئله وارد شده مورد رسیدگی قرار دهیم، لازم است اشاره کنیم که علم و یقین خودش یک طریقی برای ثبوت عدالت است حال از هر راهی که حاصل شود و نیز اطمینان هم یک طریقی برای ثبوت عدالت است چون اطمینان هم یک حجت عقلائی می‌باشد و هم یک یقین عرفی؛ حجیت علم و یقین ذاتی است، انسان وقتی یقین به عدالت کسی پیدا کند این قطعاً مثبت عدالت هست از هر راهی که حاصل شود ولو مثلاً غیر از طریق شیاع باشد. اگر انسان اطمینان پیدا کند (اطمینان در واقع یقین حقیقی نیست یعنی به گونه‌ای نیست که انسان احتمال خلاف ندهد اما یک یقین عرفی می‌باشد اگر احتمال خلاف می‌دهد این احتمال خلاف آن قدر ناچیز است که نادیده گرفته می‌شود)، چنانچه گفتیم اطمینان هم مثل علم معتبر و حجت است لذا برای ثبوت عدالت کفایت می‌کند.

در این مسئله سخن از علم یا اطمینان به میان نیامده ولی به نظر ما ذکر آن اولی است. خبر ثقة هم در اینجا ذکر نشده ولی ما در ضمن بحث از بینة درباره خبر ثقة هم بحث می‌کنیم به اینکه آیا عدالت فقط به شهادت بینة ثابت می‌شود یا اگر یک نفر ولو عادل هم نباشد و فقط ثقة باشد و شهادت به عدالت شخصی بدهد مثبت عدالت خواهد بود.

طریق سوم و چهارم: بینة و خبر ثقة

مرور مباحث در مورد اجتهاد و اعلیمیت:

در مورد طریقی بینة در بحث از طرق ثبوت اجتهاد و اعلیمیت به تفصیل بحث کردیم لکن مناسب است در این مقام اشاره اجمالی به این مطلب داشته باشیم؛ اساس بحث و عمده بحث در باب بینة این بود که آیا بینة در خصوص باب تخاصم و مرافعات معتبر است یا در غیر باب مرافعات و منازعات هم اعتبار دارد یعنی در مطلق موضوعات خارجیه هم اعتبار دارد؟

قدر متیقن از حجیت و اعتبار بینة باب قضاء می‌باشد؛ در مرافعات و منازعات بینة حتماً لازم است در بعضی از موارد خاص هم دلیل خاص و نص در مورد بینة داریم و اینکه خبر ثقه کفایت نمی‌کند مثلاً ثبوت هلال، ثبوت فسق و تحقق طلاق و موارد دیگری که دلیل خاص بر اعتبار بینة در این موارد وجود دارد.

اینکه می‌گوییم بینة در این موارد معتبر است به معنای این است که غیر بینة فایده‌ای ندارد والا ممکن است جایی خبر ثقه کفایت کند که در این موارد بینة به طریق اولی مثبت خواهد بود. بحث از اعتبار بینة در این مقام به این بیان و به این معناست که بینة معتبر است و اقل از بینة مثل شهادت عدل واحد یا خبر ثقه فایده‌ای ندارد. پس اساس بحث در مورد بینة این است که آیا زائد بر باب مرافعات و منازعات و مواردی که دلیل خاص در مورد آنها قائم شده آیا بینة در مطلق موضوعاتی که دارای اثر شرعی است، معتبر است یا نه؟ آیا بینة در اجتهاد و اعلامیت معتبر است یا نه؟

اگر ما قائل به حجیت خبر ثقه در مطلق موضوعات خارجیة شدیم دیگر بحث از اعتبار بینة در موضوعات خارجیة معنی ندارد یعنی فرض بحث از اعتبار بینة مبتنی است بر عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات اما اگر کسی قائل شد خبر ثقه در موضوعات خارجیة معتبر است و من الموضوعات الخارجیة الإجتهااد و الاعلمیة دیگر بحث از اعتبار بینة اینجا معنی ندارد. دلیل آن هم واضح است چون اگر حجیت خبر ثقه پذیرفته شد به طریق اولی شهادت دو عادل قابل قبول خواهد بود.

نظر ما در آن بحث این شد که خبر ثقه در مطلق موضوعات خارجیة حجت الا ما قام الدلیل علی خلافه مگر جایی که دلیل خاص داشته باشیم که خبر ثقه کفایت نمی‌کند. حال بر این اساس دیگر بحث از اعتبار بینة وجهی ندارد.

علاوه بر این به سراغ ادله‌ی اعتبار بینة هم که می‌رویم (ادله‌ای که بینة را معتبر کرده است) این ادله هم به گونه‌ای نیست که نافی خبر ثقه باشد یعنی از ادله استفاده نمی‌شود که خبر ثقه برای موضوعات کافی نیست و حتماً باید بینة وجود داشته باشد ادله اعتبار بینة سه دلیل بود (اول اجماع، دوم اولویت مستفاد از حجیت بینة در باب قضاء به این بیان که اگر بینة در باب نزاع و مخاصمه معتبر باشد به طریق اولی در غیر باب منازعات معتبر است، و دلیل سوم هم خبر مسعدة بن صدقة بود) که این ادله را به تفصیل مطرح کردیم و گفتیم که نمی‌شود از این ادله استفاده کرد که بینة در همه موضوعات معتبر است به گونه‌ای که نفی خبر ثقه کند. ما در هر سه دلیل از این جهت اشکال کردیم و نتیجه بحث این شد که در همه موضوعات خارجیة ما نیاز به بینة نداریم.

پس دو مطلب را ما در مباحث گذشته (در بحث از طرق ثبوت اجتهاد و اعلامیت) ثابت کرده‌ایم یکی اینکه لازم نیست در همه موضوعات خارجیة بینة قائم شود و دوم آنکه خبر ثقه در مطلق موضوعات معتبر است الا ما خرج بالدلیل. در این بحث و این مقام دیگر وارد آن مباحث نمی‌شویم. ما بر اساس نتیجه‌ای که از این بررسی گرفتیم در مورد اجتهاد و اعلامیت عرض کردیم اجتهاد و اعلامیت جزء موضوعاتی است که با خبر ثقه ثابت می‌شود و جزء ما خرج بالدلیل نیست مثلاً اگر یک ثقه بگوید زید مجتهد است اجتهاد زید ثابت می‌شود و اگر بگوید عمرو اعلم است اعلامیت او ثابت می‌شود. فقط یک شبهه‌ای در مورد ثبوت اجتهاد و اعلامیت به خبر ثقه بود که آن را هم پاسخ دادیم. اشکال این بود که خبر ثقه فقط در محسوسات معتبر است به عبارت

دیگر اخبار فقط در مورد چیزهایی که محسوس است حجیت دارد اما در مورد حدسیات و اموری که از حواس مخفی شده حجت نیست مثلاً گاهی می‌خواهید خبر دهید از تصادفی اگر شما ثقة باشید این اخبار حجت است چون خبر از یک امر محسوس داده‌اید اما اگر چیزی را حدس بزنید دیگر نمی‌توان آن را به عنوان خبر نقل کرد. یک امر حدسی را نمی‌شود به عنوان یک امر حسی نقل کرد ادله حجیت خبر ثقة فقط خبر را بالنسبة الى المحسوسات حجت می‌کند بر این اساس اشکال شده بود که اجتهاد و علمیت از امور محسوسه نیستند پس اساساً اخبار ثقة از اجتهاد و علمیت درست نیست چون خبر از یک امر غیر حسی می‌باشد.

ما این اشکال را پاسخ دادیم و گفتیم که درست است اجتهاد و علمیت محسوس به یکی از حواس نیستند لکن از امور حدسی قریب به حس می‌باشند یعنی حدس محض نیستند بلکه یک حدس قریب به حس هستند مثلاً وقتی کسی خبر از سرماخوردگی می‌دهد آثار و نشانه‌های آن دیده می‌شود از قبیل زکام و گرفتگی صدا و ... و با دیدن این آثار خبر می‌دهد که زید سرما خورده است این خبر دادن عن حس نیست اما آثاری را دیده که گویا اصل سرماخوردگی برایش محسوس است؛ اجتهاد و علمیت هم از همین قبیل هستند یعنی وقتی کسی حکم شرعی را از روی ادله استنباط می‌کند گفته می‌شود این شخص مجتهد است که این رؤیت قدرت استنباط قریب به حس است لذا این اشکال وارد نیست.

نتیجه این شد که ما در آن بحث قائل شدیم به کفایت خبر ثقة در ثبوت اجتهاد و علمیت خلافاً للسید.

بررسی مطلب در مورد عدالت:

اینها بحث‌هایی بود که در مورد اجتهاد و علمیت مطرح شده بود. حال در مورد عدالت بحث این است که آیا عدالت هم مانند اجتهاد و علمیت است یعنی یثبت بخبر الثقة یا آنکه از جمله اموری است که خرج بالدلیل؟ (چون گفتیم که خبر الثقة حجة فی الموضوعات این موضوعات شامل تمامی موضوعات از جمله عدالت هم می‌شود از نظر صدق عنوان؛ الا ما خرج بالدلیل مگر آن موضوعاتی که به وسیله دلیل خاص خارج شده‌اند در این بحث می‌خواهیم ببینیم که آیا عدالت از قبیل اجتهاد و علمیت است که تحت عام باقی مانده و نتیجه این است که خبر ثقة در مورد عدالت کافی است، یا داخل در ما خرج بالدلیل است و به خبر ثقة ثابت نمی‌شود و باید بینة خبر از عدالت بدهند؟

در این بحث دو نظر وجود دارد:

بعضی معتقدند عدالت هم مثل اجتهاد و علمیت و سایر موضوعات خارجیه با خبر ثقة ثابت می‌شود یعنی دیگر بینة به عنوان یک طریق معتبر اثبات عدالت نیست (اینکه می‌گوییم طریق معتبر اثبات عدالت نیست به این معناست که این گونه نیست که نافی خبر ثقة باشد) از جمله مرحوم آقای خوئی که ایشان معتقدند دلیل خاصی که ثبوت عدالت را به بینة بدانند و بگویند که عدالت به خبر ثقة ثابت نمی‌شود نداریم یعنی عدالت هم مثل اجتهاد و علمیت است و در تحت عموم عام باقی می‌ماند.

اما در مقابل برخی معتقدند عدالت به دلیل خاص از دایره حجیت خبر ثقة در موضوعات خارج شده است یعنی روایت داریم که عدالت با اینکه یک موضوع خارجی است اما به صرف خبر ثقة ثابت نمی‌شود بلکه حتماً باید بینة بر آن قائم شود؛ قائلین

به این قول به روایت علقمة استناد کرده‌اند: «وَعَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ عَلْقَمَةَ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ ع وَ قَدْ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَمَّنْ تُقْبَلُ شَهَادَتُهُ وَ مَنْ لَا تُقْبَلُ فَقَالَ يَا عَلْقَمَةُ كُلُّ مَنْ كَانَ عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ - جَازَتْ شَهَادَتُهُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ تُقْبَلُ شَهَادَةُ مُقْتَرِفِ بِالذُّنُوبِ فَقَالَ يَا عَلْقَمَةُ - لَوْ لَمْ تُقْبَلْ شَهَادَةُ الْمُقْتَرِفِينَ لِلذُّنُوبِ لَمَا قُبِلَتْ إِلَّا شَهَادَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ ع لِأَنَّهُمْ الْمَعْصُومُونَ دُونَ سَائِرِ الْخَلْقِ فَمَنْ لَمْ تَرَهُ بِعَيْنِكَ يَرْتَكِبُ ذَنْبًا أَوْ لَمْ يَشْهَدْ عَلَيْهِ بِذَلِكَ شَاهِدَانِ فَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْعَدَالَةِ وَ السُّرِّ وَ شَهَادَتُهُ مَقْبُولَةٌ وَ إِنْ كَانَ فِي نَفْسِهِ مُذْنِبًا وَ مَنْ اغْتَابَهُ بِمَا فِيهِ فَهُوَ خَارِجٌ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ دَاخِلٌ فِي وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ.»^۱

توضیح روایت: علقمة می‌گوید که من از امام سؤال کردم «قال قال الصادق(ع) و قد قلت له» می‌گوید که امام صادق فرمودند در حالی که من این سؤال را پرسیده بودم «یا ابن رسول الله اخبرني عمن تقبل شهادته و من لا تقبل» امام این گونه می‌فرماید: «فقال يا علقمة كل من كان على فطرة الإسلام - جازت شهادته» کسی که بر فطرت اسلام باشد شهادتش قبول است؛ بعد مطالبی را فرمودند تا می‌رسند به اینجا که می‌فرمایند «فمن لم تره بعينك يرتكب ذنباً أو لم يشهد عليه بذلك شاهدان فهو من أهل العدالة و السُّرِّ» کسی را که به چشم خود ندیده‌ای مرتکب گناه شود یا دو شاهد شهادت بر گناه او بدهند او از اهل ستر و عدالت (او عادل است و باید حفظ شود) در انتهای این روایت می‌فرماید: «و شهادته مقبولة و إن كان في نفسه مذنباً» و شهادتش قبول است اگرچه به حسب واقع گناه کار باشد «و من اغتابه بما فيه فهو خارج من ولاية الله داخل في ولاية الشيطان.» و اگر غیبت او را بکند به واسطه آنچه که در او هست این داخل در ولایت شیطان است و خارج از ولایت خداوند است.

بحث جلسه آینده: مضمون این روایت در روایات دیگری نیز نقل شده است؛ این روایت مورد استناد قرار گرفته است مبنی بر اینکه عدالت باید به دو شاهد مستند باشد یعنی خبر ثقه کفایت نمی‌کند که تقریب استدلال به این روایت را باید در جلسه آینده بیان کنیم تا نهایتاً ببینیم آیا این روایت دال بر خروج عدالت از دایره موضوعاتی که به خبر ثقه ثابت می‌شوند هست یا نه؟
«والحمد لله رب العالمين»

۱. وسائل، ج ۲۷، چاپ آل البيت، ص ۳۹۵-۳۹۶، باب ۴۱ از ابواب شهادات، حدیث ۱۳/امالی صدوق، ص ۹۱، حدیث ۳.